

عدالت سیاسی در حکومت علوی

علی احمد راسخ

مقدمه

عدالت سیاسی از مباحث مربوط به فلسفه سیاسی است. طبق نظریه سلبی، می‌توان آن را پرهیز دولت از رفتار سیاسی تبعیض آمیز و تفاوت‌گفارانانه با شهروندان تعبیر کرد. نظریه ایجابی، عدالت سیاسی را به معنای زدایش یا جبران نابرابریهای امتیازات شهروندان از سوی دولت می‌بندارد. ارزشهای سیاسی مانند عدالت از مفاهیم ایدئولوژیک کلی است و با توجه به مبانی ایدئولوژیک نظامهای سیاسی می‌تواند فاقد تعریف واحد باشد یا سطح اشتراک پایین بیاید.

در این نوشتار سعی بر آن است تا مفهوم عدالت سیاسی در حکومت علوی و زیرمجموعه‌های آن تا حد ممکن بررسی شود. در قلمرو عدالت سیاسی مباحثی مانند: توزیع قدرت، رابطه مردم و حاکمان، بیان مرزهای آزادی، قانون و مشروعیت مطرح می‌گردد.

۱ - توزیع قدرت

از قدرت به توانایی کنترل رفتار دیگران تعبیر شده است. قدرتمند به کسی یا نهادی گفته می‌شود که بتواند دیگران را وادارند مطابق خواسته او رفتار کنند یا دست کم مخالفت نورزند. از زاویه توزیع قدرت، نظامهای سیاسی یا گروه حاکم به دو گروه تقسیم می‌شوند: کل‌گرایان یا به اصطلاح تمامیت‌خواه و مخالفان تمرکز قدرت. هریک از دسته‌بندیهای فوق، دارای پایه‌های فکری و ایدئولوژیک خاص خود می‌باشد.

توزیع قدرت از شاخصها و مکانیسمهای دستیابی به عدالت



سیاسی است. قدرت حالت انباشتی و تراکمی دارد. هرچه به رأس هرم قدرت نزدیک شویم، موقعیتهای کمیابتر می‌شوند. کمیابی در اینجا به این معنا است که تنها تعداد کمی می‌توانند به آن امتیازات و مراحل دست یابند؛ درحالی‌که دیگران محروم می‌شوند. مقام و موقعیتهای بالای سیاسی امتیازات فوق‌العاده برای دارنده قدرت به‌ارمغان می‌آورد. در شرایطی که مکانیسمهایی برای کنترل قدرت وجود نداشته باشد، انباشتی قدرت تشدید می‌شود و می‌تواند پیامدهایی را در جامعه به‌همراه داشته باشد. درحالی‌که در پرتو برنامه‌های سیاسی مبتنی بر عدالت تلاش می‌شود که با رهاسازی قدرت از انحصار اقلیت، زمینه رسیدن اکثریت به قدرت فراهم گردد. از آنجایی که همگان

هیچ یک از توده مردم مانند طبقه خاصان نیستند. اینان در دوران آسانی بر دوش والی بار گرانند،

و در روزگار سختی کمتر از همه به یاری او برمی‌خیزند، و انصاف را خوش نمی‌دارند، و در طلب پافشاری می‌کنند و در برابر عطا ناسپاسند، و به هنگام منع عطا پوزش‌ناپذیر و در ایام محنت، ناشکیبا.

با اکثریت نمی‌توانند موقعیتهای کمیاب و اندک را تصاحب کنند، شرایط طوری سنجیده می‌شود که مانع بر سر راه رسیدن افراد مختلف به امتیازات و قدرت وجود نداشته باشد. بنابراین، هرکسی که شایسته و سودمندتر باشد، به قدرت برسد؛ هرچند که سابقاً جزء قدرتمندان نبوده‌است. با نگاهی به تاریخ صدر اسلام نمایان می‌شود که با رحلت پیامبر اسلام (ص) نحوه جانمایی از طریق شورای شقیفه تعیین گردید و سه خلیفه نخستین از این طریق به خلافت رسیدند. از سوی دیگر، قلمرو خلافت اسلامی به سرعت گسترده می‌شد. در این سرزمینها اقوام و مذاهب مختلفی وجود داشتند که پیش از اسلام تحت سیطره امپراطوریه یا حاکمان محلی به سر می‌بردند. چنانچه طهمسین اشاره می‌کند، پس از تسلط خلافت بر این سرزمینها تغییر چندانی در نحوه ارتباط خلافت و آن مردمان پدید نیامد. پیش از اسلام ملت‌های مختلفی در دست چند تنی گرفتار و خوار بودند و سازمان خلافت اسلامی نیز کم‌کم داشت به طرف این نوع از حکومت کشانده می‌شد.

از خواستهای شورشیان و انقلابیون مخالف عثمان چنین برمی‌آید که تمرکز قدرت و انحصارگری سیاسی و اقتصادی در زمان عثمان به اوج خود رسیده بود. آنان معتقد بودند که خلافت

اسلامی به سوی تباهی پیش می‌رود؛ زیرا عثمان بنی‌امیه را بر سرنوش مردم حاکم کرده بود و کارگزارانش با درآمد مردم هرچه می‌خواستند، می‌کردند. خلیفه به بیت‌المال دست‌درازی می‌نمود و آن را ویژه اقوام و بستگانش ساخته بود.^۲ در زمان خلفا که قدرت در دستان مهاجرین متمرکز شده بود، در زمان عثمان چنین تمرکزی رنگ فامیلی گرفت.

با آغاز حکومت علوی در نحوه توزیع قدرت تحولی شگرف پیش آمد. گزینش افراد برای کارگزاری با معیارهایی چون پیشگامی در اسلام، پاکی و کاردانی انجام می‌شد. این سیاست، موجب می‌شد که افراد با پایگاههای اجتماعی گوناگون از قبایل و دسته‌های مختلف بتوانند به مقامات عالی در خلافت اسلامی دست یابند. بدین جهت در میان کارگزاران امام (ع) از بستگان خودش، بستگان خلفای پیشین، از مهاجرین و انصار و سایر افراد دیده می‌شوند. از انصار، عثمان بن حنیف و برادرش سهیل را برای حکومت بصره و کوفه گسیل داشت و قیس بن سعد عباده را روانه مصر کرد. برای کارگزاری مکه، نخستین بار مردی از بنی مخزوم یعنی خالد بن العاص بن هشام بن مغیره را برگزید.^۳ امام (ع) همچنان که در امر گزینش کارگزاران، عدالت سیاسی را مدنظر داشت، برای تکمیل کار، امتیازات کارگزاران کنترل و محدود کرد. در بهره‌گیری آنها از بیت‌المال نظارت اعمال گردید و از اختصاص اموال عمومی به بستگان صاحبان قدرت جلوگیری شد.

نحوه رفتار امام با برادرش، عقیل اوج عدالتخواهی او را منعکس می‌کند. عقیل به دلیل نیاز پیش‌علی آمد و فکر می‌کرد با استفاده از اهرم «برادری» می‌تواند از بیت‌المال مسلمین افزون بر سهم خود برداشت کند. امام علی با آنکه وضعیت رفیقار کودکان عقیل را کاملاً توصیف می‌کند، خواست برادر را اجابت نمی‌کند. عقیل پنداشت که «من دین خود به او می‌فروشم و از روش خود دست برمی‌دارم»^۴. اما امام (ع) چنین کسی نبود. کنترل و نظارت امام (ع) بر درآمد و مصرف کارگزاران و بخششهای آنان به بستگانشان شدید و قاطعانه بود. داستان عثمان بن حنیف، ابن عباس و ابوموسی اشعری که از سران مهاجرین و انصار بودند و مورد مؤاخذه قرار گرفتند، مشهود است. به حاکم اردشیر خره، مصقله بن هبیره شیبانی، نامه می‌فرستد و او را به دلیل توزیع اموال مسلمانان بین طرفداران و اقوام خود توبیخ می‌کند.^۵ در نامه امام به مالک اشتر آمده‌است: «... والی را نزدیکان است و خویشاوندان که خوی برتری جستن دارند و گردن‌فرازی کردن و در معاملات انصاف را کمتر به‌کار بستن. ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآرو به هیچ‌یک از اطرافیان و خویشاوندان زمینی به بخشش و امگذار...»^۶.

۲ - رابطه حکومت و مردم

از دید امام علی (ع) حاکمان و مردمان حقوق متقابل دارند.



در حکومت علوی قانون، فراهم آمده از کتاب خدا و سنت پیامبر و استنباط امام از آنها بوده است. امام به پسرش، حسن (ع) می گوید که آموختن کتاب خدا، تأویل آن و شرایع اسلام، احکام و حلال و حرام آن، نخستین چیزی می باشد که دوست دارد به او بیاموزد. سفارشات و تأکیدات علی (ع) بر کارگزاران، مکرراً این نکته را برجسته می سازد که مبنای رفتار، دستورات خدا و سیره رسول اکرم (ص) و پیشنهادهای مؤمنان و برخی سنتهای پسندیده گذشته باشد. مبدا که والیان بر اساس هوسها و امیال خود احکامی صادر کنند و آنها را پایه رفتار خود قرار دهند. قانون نخستین و ضروری ترین ابزار تأمین عدالت به شمار می رود و آنگاه که دستخوش هوی و هوسهای فرمانروایان شود، نه تنها تأمین کننده عدالت نخواهد بود که ابزار غارتگری می گردد.

موظف به انجام حقوق آنان می داند و آن را از فریض الهی معرفی می کند. رابطه علی (ع) با توده ها فارغ از هرگونه تشریفات متعارف در دربار حاکمان و سلاطین گذشته و حال بود. از مردم می خواست که او را در برابر انجام کارها نستانند؛ زیرا کارهایی که او انجام می دهد، از فریض الهی اند که چاره ای جز انجام آن ندارد. از توده ها خواسته می شود که در کارها مشارکت نمایند و از ارائه نظر مشورتی دریغ نورزند. «... به شما از بیم در حقوقی که از ادای آن فارغ نشده ام، خوشفشارم؛ و فریضه هایی که از انجام دادن آنم چاره ای نیست، به تنای جمیل ستایشم می کنید و یا سخنانی که با جباران سخن می گویند، با من گفت و گو نکنید و چیزهایی را که از مردم خشمگین پنهان می دارید، از من پنهان مدارید و با من به مدارا معاشرت نکنید و گمان میرید که اگر حقی به من گفته شود، مرا سنگین و درشت نماید یا درصدد بزرگ نمایی خویشتم، هر آینه کسی که اگر حقی به او گفته شود، او را سنگین تر از آن است. پس از مقالته به حق و مشورت به عدل خودداری نکنید...»

نامه های علی (ع) به کارگزارانش رفتار مناسب حاکمان با توده ها را که مورد نظر امام بود، منعکس می کنند. فرمانداریانی که به مردم بی احترامی می کردند، مورد توبیخ و سرزنش قرار می گرفتند. به محمدابوبکر، دستور داده می شود تا با مردم به ترمی و ملایمت رفتار و توجه و نظر خود را به یکسان به مردم معطوف سازد تا قدرتمندان طمع نورزند که به خاطر آنها بر مردم ستم شود و ناتوانان از عدالت والی بر خویش ناامید نگردند.^۷ رفتار علی (ع) با مردم و احترام به رای و نظر آنان در سراسر خلافت ایشان آشکار است. در جوامع آگاه و فرهیخته، مردم می توانند از چنین شرایطی برای پیشبرد امور خویش بهره فراوان برند اما در جوامعی که توده ها آمادگی چنین استفاده ای را نداشته باشند، کمتر می توان نسبت به رونق کارها امیدوار بود. مردم زمان علی از نوع دوم بودند. آنان به جای آنکه امیر خود را برای نیل به اهداف والای خویش که تأمین منافع دو جهانی بود،

این حقوق از بزرگترین حقوقی است که خداوند متعال فرض نموده تا میان آنان الفت برقرار شود و دینشان ارجمند بماند. حق حاکم بر مردم فرمانبری است و حق توده ها بر والی، سامان دهی و اصلاح امور آنان. این هدف برآورده نمی شود مگر توسط پیوند توده ها و حاکم. چنانچه توده ها فرمانبرداری را زیر پا گذارند و حاکمان ناصالح حقوق توده ها را فراموش کنند و برای استقرار دوام قدرت خود ستمگری را در پیش گیرند، اختلاف کلمه عیان می شود و نشانه های جورنمایان؛ فساد و تباهی بسیار گردد، به حق پشت شود و باطل مورد اقبال قرار گیرد. ابزار خوار شوند و اشرار عزیز. سامان و شیرازه جامعه گسسته شود و مردم در پی تخریب هم روان گردند.^۷

امام علی (ع) از مردم اطاعت می خواهد و در برابر خود را





نامه‌های علی (ع) به کارگزارانش رفتار مناسب حاکمان با توده‌ها را که مورد نظر امام بود، منعکس می‌کنند. فرماندارانی که به مردم بی‌احترامی می‌کردند، مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌گرفتند. به محمدابوبکر، دستور داده می‌شود تا با مردم به نرمی و ملایمت رفتار و توجه و نظر خود را به یکسان به مردم معطوف سازد تا قدرتمندان طمع نورزند که به‌خاطر آنها بر مردم ستم شود و ناتوانان از عدالت والی بر خویش ناامید نگردند.



مهمترین آن، فرمانبرداری است. امام (ع) هیچگاه کسانی را که با او بیعت نکردند، به‌خاطر این عملشان تحت تعقیب قرار نداد. سعد بن ابی وقاص، اسامه بن زید و عبدالله بن عمر و بخشی از انصار به رهبری محمد بن مسلمه با امام بیعت نکردند ولی امام آنان را به‌حال خود گذاشت.

آزادی عمل از کسانی که می‌خواستند پس از بیعت یا بدون بیعت از مناطق تحت حکومت علی خارج شوند، دریغ نشد. افراد زیادی بودند که معاویه را بر علی و دنیا را بر دین ترجیح دادند و در نتیجه رهسپار شام شدند و امام (ع) نیز آنها را آزاد گذاشت که هر جا می‌خواهند، بروند. به امام خبر داده شد که مردمی از مدینه به منظور پیوستن به معاویه رهسپار می‌شوند. ایشان به سهل بن حنیف، کارگزار مدینه نامه می‌نویسد و او را دلداری می‌دهد. «به من گزارش رسید که مردمی از کسان تو، به معاویه پیوسته‌اند. تو بر شمار کسانی که از مردان تو کاست و دست یاریشان از تو برداشته شد، دریغ مخور. بدبختی آنان این بس که از راه راست و از حقیقت گریختند و به سوی کوری و نادانی شتافتند. تو نیز از رنج وجودشان رستی.»^{۱۲}

البته در میان پیوستگان به معاویه استثنائاتی وجود دارد که مورد تهدید امام بودند. از جمله می‌توان از عمرو، پسر عاص نام برد. امام در نامه‌ای تهدید می‌کند که «اگر خدای مرا بر تو و بر پسر ابوسفیان دست چیرگی داد، شما دو تن را به کیفر کرده‌هاتان خواهم رسانید...»^{۱۳}

امیرالمؤمنین به پسر عاص یادآور می‌شود که با پیوستن به معاویه دنیا و آخرت خود را بر باد داده‌است و با کسی همنشین شده که مردم را به سفاقت و نادانی می‌کشاند. علت اصلی تهدید امام، توطئه‌ها و مشورت‌هایی بود که پسر عاص به منظور انهدام

یاری دهند از عدل علی سوء استفاده کردند و شیوه‌ای در پیش گرفتند که در نهایت جز ضرر و زیان امت اسلامی را در پی نداشت. «علی امور یارانش را در برابر خود ایشان می‌سنجید و هرگز استبداد رای نداشت، بلکه در بزرگ و کوچک کارها با ایشان رأی می‌زد؛ چه بسا که نظری می‌داد و آنان نمی‌پذیرفتند و ناچارش می‌کردند که نظر ایشان را [بپذیرد] و رأی خود را برای خویش نگاه دارد، و همین بود که مردم را بر او می‌انگیخت و [به] طمعشان می‌انداخت.»^{۱۰}

۳ - مرزهای آزادی و شکاه علوم انسانی و مطالبات

طهمسین در کتاب «علی و فرزندان» این مطلب را نقل می‌کند که امام روزی از خانه برآمد و از میان گروه انبوهی که بر در خانه اش جمع شده بودند، راه خود را گشود و به یکی از یارانش رسید و گفت: «در این مردم خوبی نیست، من تاکنون چنین گمان داشتم که امیران بر مردم ستم می‌کنند، ولی اکنون دانستم که مردم بر امیران خود ستم می‌کنند.»^{۱۱} این سخنان، مخصوصاً قسمت اخیر آن، بیانگر آزادی مردم در حکومت علی (ع) و توانایی آنها در موضع‌گیری مخالف رأی و نظر حاکمشان است. بدون تردید، مردم از موافق و مخالف حکومت علوی از آزادی تمام برخوردار بودند. آنها می‌توانستند با علی بیعت نکنند، یا بیعت خود را بشکنند و یا به دشمن امام پناه برند و یا به حجاز روند اما از تعقیب و تعرض مصون باشند.

امام بر اساس بیعت مردم خلافت را پذیرا شد و پذیرش اقتدار حاکم از سوی مردم حق و تکلیفی را بر آنها بار می‌کند که



دستگاه حکومت علی به معاویه می‌داد؛ اعمالی که از منظر امام فتنه‌گری شمرده می‌شد و قابل بخشش نبود.

دسته سوم کسانی بودند که با امام بیعت کردند اما شکستند. این دسته مانند آنانی که اصلاً بیعت نکردند و یا به معاویه پیوستند یا جای دیگر پناه بردند، صرفاً به دلیل نقض بیعت مورد مؤاخذه قرار نگرفتند. حتی کسانی که در برابر امام خود سر به شورش نهادند، ابتدا به گفت‌وگو خوانده شدند تا مسائل حل شوند. برخورد فیزیکی زمانی با مخالفان عینیت می‌یافت که امنیت جامعه و سلامت حکومت اسلامی تهدید می‌شد. نمونه برجسته چنین مواردی، اصحاب جمل و نهروان بودند. امام درباره طلحه و زبیر می‌گوید: «بارالها! آن دو با من قطع رحم کردند و به من ستم روا داشتند و پیمان خود شکستند و مردم را بر من شوراندند و به فساد با من برانگیختند. پس بگشای آنچه را که آن دو بستند و استوار مدار آن را که بافتند و در آنچه امیدی می‌دارند و به کار می‌بندند، بدی به ایشان بنمای. همانا که پیش از کارزار از آنان خواستم تا به بیعت خود بازگردند و زان پیش که نبرد برپا شود باز ایستاد اما نعمت را خوار شمردند و عاقبت را نپذیرفتند»^{۱۴} و در جای دیگر می‌شنوید: «... ایشان [طلحه و زبیر] در کینه و دشمنی با من، با یکدیگر یار و همداستان شده‌اند و من مادام که از گسیختن جماعت شما [مسلمانان] بیمی نداشته باشم، بردباری می‌کنم اما اگر با ضعف‌رای خود بخواهند نظام مسلمانان را از هم بگسلند، صبر نخواهم کرد»^{۱۵}. طلحه و زبیر با ورود به بصره به بیت‌المال درازدستی کردند و مردم را علیه امام بپا داشتند و خونها ریختند. در عین حال امام به گفت‌وگو پرداخت و زمانی که تمام راهها را بسته دید، ناگزیر دست به شمشیر برد.

امیرالمؤمنین با آن سه دسته مشهور (قاسطین، ناکثین، و مارقین) روبه‌رو بود. در میان مارقان، کسانی بودند که گوشه‌گزیند و به

امام (ع) همچنان که در امر گزینش کارگزاران، عدالت سیاسی را مدنظر داشت، برای تکمیل کار، امتیازات کارگزاران را کنترل و محدود کرد. در بهره‌گیری آنها از بیت‌المال نظارت اعمال گردید و از اختصاص اموال عمومی به بستگان صاحبان قدرت جلوگیری شد.

با آغاز حکومت علوی در نحوه توزیع قدرت تحولی شگرف پیش آمد. گزینش افراد برای کارگزاری با معیارهایی چون پیشگامی در اسلام، پاکی و کاردانی انجام می‌شد. این سیاست، موجب می‌شد که افراد با پایگاههای اجتماعی گوناگون از قبایل و دسته‌های مختلف بتوانند به مقامات عالی در خلافت اسلامی دست یابند.

فتنه‌گری عملی نیرداختند و در نتیجه با واکنش عملی مواجه نشدند. امام آزادی تمام به مخالفان خود داد و آنان را صرفاً به دلیل مخالفت با خود نیاززد و مورد حمله قرار نداد. دشمنان از آزادی بیان، عقیده، انتخاب محل زندگی و... برخوردار بودند اما علی (ع) به آنها اجازه نداد که سامان نظام سیاسی اسلام را بگسلند و فتنه‌گری و آشوب در جامعه بپا سازند. بنابراین آزادی تا آنجا تحمل می‌شد که در تعارض با مصالح امت اسلامی و موجودیت آن قرار نگیرد. در این صورت، آزادی به ابزار نابودی تبدیل می‌شود و محل آزادی و آرام‌زیستن کسانی می‌شود که نمی‌خواهند اسیر کمند شورشگری شوند.

۴ - قانون

در حکومت علوی قانون، فراهم آمده از کتاب خدا و سنت پیامبر و استنباط امام از آنها بوده است. امام به پسرش، حسن (ع) می‌گوید که آموختن کتاب خدا، تأویل آن و شرایع اسلام، احکام و حلال و حرام آن، نخستین چیزی می‌باشد که دوست دارد به او بیاموزد. سفارشات و بر کارگزاران، مکرراً تاکیدات علی (ع)

این نکته را برجسته می‌سازد که مبنای رفتار، دستورات خدا و سیره رسول اکرم (ص) و پیشنهادهای مؤمنان و برخی سنتهای پسندیده گذشته باشد. می‌آید که والیان براساس هوسها و امیال خود احکامی صادر کنند و آنها را پایه رفتار خود قرار دهند. قانون نخستین و ضروری‌ترین ابزار تأمین عدالت به‌شمار می‌رود و آنگاه که دستخوش هوی و هوسهای فرمانروایان شود، نه تنها تأمین‌کننده عدالت نخواهد بود که ابزار غارتگری می‌گردد.

۵ - مبانی قانون

«به رشته پیوند قرآن در اویز و پند آن بنیوش و حلال آن، حلال دان و حرام آن، حرام و آنچه را که در روزگار گذشته حق

بود، بپذیر و استوار گیر»^{۱۶}.

سواد اعظم مسلمانان و کارساز برگ‌ونوا و آماده نبرد با دشمن ملک و ملت»^{۲۱}.

۶ - ضمانت اجرایی

قانون بدون مجری اجرا نمی‌گردد. مجریاتی که در قوانین و مقررات برای اجرای قوانین مشخص شده‌اند، در برخی از موارد از اقدام و اجرا ناتوانند. مهمترین موارد، زمانی است که ناقضان قانون از اجزای دستگاه حاکم باشند. آنجا که قدرتمندان تخلف می‌کنند، به دلیل حمایتها و توانایی‌هایی که دارند، اجرای عدالت میسر نمی‌شود. در حکومت علوی، همه اجزا و عناصر دستگاه حکومتی مجری قانون‌اند. برای اینکه قانون الهی بر زمین نماند و بی‌خاصیت نشود، امام نقش تضمین اجرای بهتر قوانین را برعهده می‌گیرد تا هیچ قدرتمندی به نقض قانون تمایل پیدا نکند.

از باب نمونه نامه امام به مسؤولان مالی و امنیتی در مراکز که بر سر راه عبور لشکر اسلام قرار داشتند، آورده می‌شود تا زیبایی مسأله بهتر درک گردد: «... سپاهیان را راهی کرده‌ام که به‌خواست خدای از سرزمینهایی که زیر فرمان شماست، خواهند گذشت و آنچه به فرمان الهی بر آنان واجب است، مانند نیاززدن مردم و خویشنداری از شرارت، به آنان سفارش کرده‌ام. اگر به مسلمانان و ذمیان دیار شما زبانی رسانند من از چنین کار بیزارم، مگر از کار آن سپاهی که از گرسنگی در آستان مرگ بوده و برای سیر کردن خود راهی نداشته باشد.

پس هریک از سپاهیان را که از مردم به ستم چیزی ستانند، به این ستم کیفر دهید و دست بیخردان قوم خود را از آزار و زیان و تعرض به سربازان گرسنه که استننا کرده‌ام، کوتاه کنید.

من در پشت سپاهم، اگر ستمی بر شما رفت، به من گزارش کنید و اگر از سرباز و افسری دشواری به شما رسد که جز با یاری خدای به کمک من توان جلوگیری از آن نداشته باشید، مرا آگاه سازید تا به یاری پروردگار او را از کار برکنار سازم»^{۲۲}.

۷ - فراتری قانون

در حکومت علوی، قانون فراتر از مقامات و افراد قدرتمند است و اعضای جامعه در برابر قانون برابر. این امر برجستگی حکومت اسلامی آن زمان را در مقایسه با حکومت‌های قرون جدید و معاصر نشان می‌دهد. در بسیاری

«... اینک با آنچه در دست تو است، آن‌سان عمل کن که دوراندیشی پایدار و خیرخواهی زبده‌سنج از پیشوای خود فرمان می‌پذیرد، از فرمانگذار خود پیروی می‌کند»^{۱۷}. این نامه زمانی فرستاده شد که به امام خیر رسید که گروهی از شام برای زیارت مکه عازم شده‌اند و چون آنها طرفدار معاویه بودند، امکان داشت که قثم بن عباس با آنان رفتار متفاوت درپیش گیرد، لذا امام می‌گوید که طبق فرمان وی رفتار شود.

«اگر چنین که گفته‌اند کرده باشی، همانا که خدای خویش را به خشم آورده باشی و از فرمان پیشوای خود سرباززده باشی...»^{۱۸}.

«بدان که هر پیرو را پیشوایی است که پیروی آن پیشوا کند و به روشنایی دانش وی روشنی گیرد»^{۱۹}.

«فرمانروا اگر از هوسهای خویش پیروی کند، بسیار شود که از راه عدل بگردد... پس از آنچه... ناروا می‌دانی بپرهیز و جان بر سر کاری بگذار که خدای بر تو واجب فرموده است»^{۲۰}.

در نامه امام به مالک، موارد قانونی و مبانی آن به‌طور مفصل آورده می‌شود و فلسفه آن بیان می‌گردد. امام او را به رعایت حلال و حرام، انصاف و ملایمت با مردم فرا می‌خواند. رعایت انصاف و عدل، رابطه حکومت و مردم را مستحکم می‌کند و دولت اسلامی را پایدار بنا بر این قانون تأمین کننده مصالح اکثریت است و هنگام تعارض یا منافع

خواص و پیرامونیان حاکم، توده‌ها مقدمند. «در مورد حق خدای و حقوق مردم و شخص خویش و خاندانت و کسانی که به آنان مهر می‌ورزی، انصاف رعایت کن که اگر چنین نکنی، بیداد کرده باشی... باید میان روی در حق را و گسترش عدالت را و عمل به آنچه را که بیشتر مایه دلخوشی توده مردم است، بیش از هر چیز دوست بداری، چه ناخوشنودی توده مردم، خرسندی خواص را بی‌اثر می‌سازد و در زمینه خشنودی توده می‌توان از ناخرسندی خاصان چشم پوشید.

هیچیک از توده مردم مانند طبقه خاصان نیستند. اینان در دوران آسانی بر دوش والی بار گرانند، و در روزگار سختی کمتر از همه به یاری او برمی‌خیزند، و انصاف را خوش نمی‌دارند، و در طلب پافشاری می‌کنند و در برابر عطا ناسپاسند، و به‌هنگام منع عطا پوزش ناپذیر و در ایام محنت، ناشکیبا. همانا که توده مردمند که ستون دینند و





رابطه علی (ع) با توده‌ها فارغ از هرگونه تشریفات متعارف در دربار حاکمان و سلاطین گذشته و حال بود. از مردم می‌خواست که او را در برابر انجام کارها نستایند؛ زیرا کارهایی که او انجام می‌دهد، از فرایض الهی‌اند که چاره‌ای جز انجام آن ندارد. از توده‌ها خواسته می‌شود که در کارها مشارکت نمایند و از ارائه نظر مشورتی دریغ نورزند.



از کشورها مقامات عالی‌رتبه، مخصوصاً سلاطین مافوق قانون بوده‌اند و یا آنچه را که آنها می‌خواستند و دستور می‌دادند، قانون شمرده می‌شد. امام علی (ع) بین فرمانروایی و قانون تمایز می‌گذارد و این حق را به فرمانروا نمی‌دهد که به خاطر فرمانروایی فرمان دهد. فرمانروا ناگزیر است که مطابق قانون حرکت کند و الا فساد بر مملکت عارض می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) به مالک می‌نویسد: «مگوی که مرا فرمانروایی داده‌اند، پس فرمان می‌دهم و باید که فرمان من برند، چه این کار، دل سیاه کند و دین بکاهد و زوال نعمت نزدیک گرداند.» ۲۲

در سراسر خطبه‌ها و نامه‌ها امام علی (ع) به صراحت بیان می‌دارد که او علاقه‌مند به احراز خلافت نبود اما مردم اصرار ورزیدند تا بپذیرد. مردم همچون شتران تشنه لب که بر آبشخور هجوم آورند، بر او روی آوردند تا با او بیعت کنند. آنان نه از روی ناگزیری و طمع بلکه از روی رغبت و اختیار با علی بیعت کردند. «بایعنی الناس غیر مستکهرین و لامجبرین»؛ «بل طایعین مخیرین» ۲۳.

رضایت و رغبت مردم در به قدرت رسیدن امام علی (ع) مشروعیت حکومت علوی را منعکس می‌سازد. مشروعیت حق استفاده از زور و اجبار را برای فرمانروا به همراه می‌آورد و حقوق متقابل برقرار می‌سازد. علی تا آنجا که به حفظ حکومت و خلافت اسلامی و امنیت عمومی ارتباط نمی‌یافت، از زور و اجبار بهره نداشت. در کارها با مردم مشورت می‌کرد و آرای آنها را می‌خواست. بسیار اتفاق افتاد که آرای مردم یا گروهی از آنها را بر رأی خود ترجیح دهد و آزادی تام و تمام را برای موافقین و مخالفین خود فراهم ساخت. حاکمان را موظف ساخت تا از قانون الهی پیروی کنند و هیچگاه خود را برتر از قانون نپندارند. در به‌کارگیری والیان و کارگزاران تنها بر معیارهای پاکیزگی، پیشگامی در اسلام و صلاحیت و کاردانی متوسل می‌شد. حکومت او نماد برجسته عدالت سیاسی بود.

پی نوشت:

- ۱ - آنتونی کونینتن چویراستارچ، فلسفه سیاسی، ترجمه مرتضی اسعدی، (تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱)، ص ۳۸.
- ۲ - دکتر طهمین، علی و فرزندان، ترجمه احمد آرام، (تهران، کانون نشر پژوهش‌های اسلامی، بی تا)، ص ۲۵۱.
- ۳ - همان، ص ۲۲.
- ۴ - نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، (تهران، دفتر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۶)، ص ۸۹۹.
- ۵ - همان، نامه ۲۳.
- ۶ - نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، ص ۳۳۸.
- ۷ - نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، خطبه ۲۱۶، صص ۸-۸۶۷.
- ۸ - همان، ص ۸۷۱.
- ۹ - همان، نامه ۲۷.
- ۱۰ - علی و فرزندان، ص ۱۶۰.
- ۱۱ - همان، ص ۴۴۳.
- ۱۲ - نهج البلاغه، ترجمه مبشری، نامه ۷۰، ص ۲۸۳.
- ۱۳ - همان، نامه ۳۹.
- ۱۴ - همان، ص ۵۲۱.
- ۱۵ - همان، ص ۶۵۵.
- ۱۶ - همان، نامه امام به حارث همدانی، صص ۹-۲۷۷.
- ۱۷ - همان، ص ۱۵۱، نامه امام به قثم بن عباس.
- ۱۸ - همان، ص ۲۱۳، نامه ۴۰.
- ۱۹ - همان، ص ۱۷۵، نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف.
- ۲۰ - همان، ص ۲۵۱، نامه به اسودین قطیبه.
- ۲۱ - همان، ص ۶-۲۰۵، نامه امام به مالک اشتر.
- ۲۲ - همان، ص ۶-۲۰۵، نامه امام به مالک اشتر.
- ۲۳ - همان، ص ۲۰۳، نامه ۵۳.
- ۲۴ - همان، ص ۴۷، نامه ۱؛ نامه ۵۲، ص ۲۴۰؛ خطبه ۱۳۷، ص ۱۵۲؛ خطبه ۲۲۹، ص ۹۰۸.